



# تاج در شاهنامه

نوشته : گورت هایریش هانزن

ترجمه : کیکاووس جهانداری

از میان تمام منابع شرقی که درباره تاریخ و فرهنگ ایرانیان در دست داریم آن که از همه مفصل تر است تا کنون کمتر از بقیه مورد استفاده قرار گرفته است. منظور شاهنامه فردوسی است. علت آن روشن است. چون این کتاب، اثری علمی نیست، بلکه شعر است. بنابراین سراینده آن چندان در بند بازگویی حقایق تاریخی، و یا به مفهوم امروزی، علمی نبوده است، بلکه می خواسته توصیفی شاعرانه به دست دهد و افسانه ها، داستانهای روزگاران گذشته و قصص مربوط به نامداران و پهلوانان را که قسمتی از آنها به صورت مکتوب و قسمتی دیگر در قالب روایات شفاهی در بین ایرانیان رواج داشته، بازسازی کند.

منحصرأ با توسل به شیوه ها و تحلیل های علمی، همان گونه که در مورد اسناد تاریخی معمول است نمی توان به کنه چنین اثری پی برد. آگاهیهای تاریخی و اطلاعات مربوط به تاریخ فرهنگ موجود در آن را تنها از راه غیر مستقیم تفسیر و تعبیر ادبی - شهودی می توان کشف و ارزیابی کرد، برای این امر احاطه کامل به این منظومه شصت هزار بیتی ضرور است. باید دریابیم که فردوسی چگونه به منابعی که در اختیار داشته

پرداخته، چگونه به عنوان یک ایرانی قرن چهارم ه. (قرن دهم میلادی) با حقایق مهم عصر خود که آگاهی بر آنها از نظر ما لازم است روبرو شده و به چه نحو آنها را در اثر خود منعکس کرده است. اگر کسی بخواهد به عمق این حماسه نفوذ کند و اطلاعات موجود در آن را به درستی محک بزند، چه زبان شناس باشد، چه مورخ و چه باستان شناس، باید تحقیق خود را با طرز فکر، نحوه کار و روش آفرینندگی ادبی فردوسی آغاز کند. پس باید این اثر را - که زبان فارسی، ویژگی خود را مدیون آن است - به زبان اصلی خواند. اینها محدودیتهایی است که به اندازه کافی برای ما روشن می کند به چه علت شاهنامه تا کنون چنانکه باید مورد ارزیابی قرار نگرفته است.

هرگاه بخواهیم شاهنامه را از لحاظ صحت مطالب آن از نظر محتوا بر اطلاعات تاریخی، تاریخ هنر یا باستان شناسی بیازماییم، اولین مانعی که به آن برمی خوریم این است که فردوسی یا اصلاً به ذکر مشاهدات خود پرداخته و یا اگر پرداخته به صورتی بسیار مشروط چنین کرده است و چنانکه می دانیم، این نکته «نقیصه» ای نیست که منحصر به او باشد.





در مورد آثار طبری، ثعالبی یا سایر مؤلفین همعصر او هم فقط بسیار به ندرت می‌توان چنین پنداشت که آنها چیزهائی را که خود دیده و شاهد بوده اند گزارش داده اند. فردوسی اصولاً آنچه را در منابع خود دیده بازگو کرده است. این منابع، با واسطه، از دوره ساسانی بوده اند و به دست وقایع نگارانی تحریر شده اند که خیلی کمتر از همعصران (متجدد) فردوسی یا شخص فردوسی مشاهدات خود را وصف می‌کرده اند، پس فقط آن قسمت از وقایع و پدیده ها تا حدودی در نوشته های آنها رخنه کرده است که علی‌الدوام پیش چشم آنها می‌آمده و یا اینکه به نحوی خاص چشمگیر بوده است.

حماسه فردوسی از نظر حجم از مجموع منابعی که مورد استفاده او بوده افزون تر است. پس در نتیجه باید گفت که وی به هنگام نظم داستان، چیزهایی هم از خود بدان افزوده، منابع خود را تکمیل کرده و یا کوشیده است که افتادگی‌های موجود در روایات را ترمیم کند. در این مورد می‌توان پیش بینی کرد که وی بعضی از نکات را که خود به تجربه دریافت کرده، در متن وارد کرده باشد. اما این بسط و توسعه در شرح مفصل ترنبردها، جنگهای تن به تن و زبان آوریها، در موشکافی بیشتر شرح وقایع و پیوند دادن به روایاتی بوده است که در اصل بین آنها فاصله وجود داشته است<sup>(۱)</sup> وی به این ماده خام داستان رنگ و بوی شاعرانه داده، به آن وحدت بخشیده و در بسیاری از مواضع، ملاحظات خود را درباره ماهیت گیتی و زندگی در آن وارد کرده است. پس ما بدین وسیله تصویری از استقلال ادبی و شعری او به دست می‌آوریم و با طرز فکر او آشنا می‌شویم. ولی باید دانست که او از این رهگذر در آگاهیها و مطالبی که از نظر ما اهمیت دارد تغییر نداده است. منبع برای وی در حکم نوعی سند بوده که تا حد امکان با صداقت به بازگویی آن کوشیده است. بدین ترتیب، می‌بینیم فردوسی بیشتر تمایل دارد تا مثلاً جزئیات جغرافیایی را طبق روایتی که در دست داشته به همان صورت «نادرست» منعکس کند تا اینکه طبق آگاهی درست و انکارناپذیر خود به اصلاح آن بپردازد.

در اینجا مجال آن نیست که به تفصیل مشکلات گوناگونی

را که شاهنامه به عنوان یک اثر هنری و به عنوان منبعی از اطلاعات علمی داراست برشماریم. در این مقام تنها می‌توانیم به ذکر یکی دو مورد از این مشکلات آنهم اشاره وار اکتفا ورزیم و خود را به این نتیجه گیری محدود کنیم که برای محقق تاریخ هم، درست مانند محقق تاریخ هنر یا باستان شناس، به یک اندازه اهمیت دارد که بدانند این نخستین نمونه مهم شعر پارسی، تا چه اندازه و به چه نحو برای او قابل استفاده است. آنچه در پی می‌آید کوششی است برای پاسخ دادن به این پرسش.

در این مورد من کار را از مواضعی که مربوط به تاج است و «کورت اردمان» در ضمیمه اول مقاله خود درباره تحول در تاج ساسانیان به آن پرداخته (در «هنر اسلامی»<sup>(۲)</sup> سال ۱۹۴۹، و رجوع شود به «تحقیقات و پیشرفتها»<sup>(۳)</sup> شماره ۲۱/۲۲، نوامبر ۱۹۴۸) آغاز می‌کنم. از آنچه قبلاً گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که با نقل قول ساده این مواضع کاری از پیش نمی‌رود. کلمه مهمی مانند «تاج» مجموعه ای از مشکلات را در ذهن ما طرح می‌کند که با آن در ارتباط است. هرگاه بخواهیم پی ببریم که فردوسی از این کلمه چه مفهومی در نظر داشته، آن را چگونه به کار می‌برده و در نتیجه ما از این مواضع چه اطلاعاتی کسب خواهیم کرد، باید دست کم اهم این مشکلات را از نظر دور نداریم.

شش واژه برای پوشش سر در شاهنامه به کار رفته است: تاج، کلاه، افسر (که می‌توان آنها را هم معنی گرفت) و ترگ، خود، مغفر (که با هم به یک معنی هستند). از این شش کلمه تاج، کلاه و ترگ مورد استعمال بیشتر دارند. ترگ بدون هیچ ابهامی به معنی «کلاه خود» است، اما به یقین معنی کردن دقیق تاج و کلاه از آن مشکل تر است. معنی اصلی تاج همان است که به آلمانی به آن «Krone» می‌گویند. هرچند که گاه گاه جنگجویان نجیب زاده نیز آن را بر سر می‌گذارند، می‌توان اصولاً آن را به معنی «تاج پادشاهی»، و یا «تاج کشوری» گرفت.

تاج به معنی مجازی هم به کار رفته، مثلاً هنگامی که فریبرز (۱۲۰، بیت ۷۸۰) دارنده «تاج گوان» قلمداد می‌شود



و یا هنگامی که به تکرار از «روزگار بو قلمون صفت» سخن به میان می آید و گفته می شود که «گاه، تاج و گاه، اندوه و رنج نصیب آدمی می کند». در ترکیباتی مانند «تاج بزرگی، تاج شاهان»، «فر تاج» یا «تاج بخش» به کار می رود، به معنای «نیک بخت»، «پیروز» هم استعمال دارد، یا هنگامی که خواسته باشند شکوه خاص آن را وصف کنند آن را به صورت «گوهر نشان» می آورند. ولی با این وجود آن را به صورت دقیق تر شرح نمی دهند، ولی ماده ای را که تاج از آن ساخته شده ذکر می کنند. در یک مورد از آن به عنوان تاج سام یاد کرده اند که «پره های» از آن آویخته شده است (بیت ۱۷۸۲).

«کلاه» نیز اغلب به معنایی شبیه «تاج» به کار می رود، اما معنی اصلی آن «تاج» نیست بلکه به طور اعم از آن «پوشش سر» منظور نظر است. از ارتباطی که در متن هست و صراحت بیشتر دارد می توان پی برد که در هر مورد از این کلمه چه چیز مراد بوده است. فردوسی بر حسب موقع گاه این و گاه آن جنگجو را دارای تاج می نامد، اما این خود روشن است که تاج به شاه اختصاص دارد، در حالی که برای وصف تاج جنگجویان وی کلمه «کلاه» را به کار می برد. کلاه هم مانند تاج به معنای مجازی به کار می رود و این دو کلمه نیز مجازاً به جای یکدیگر به کار می روند. خورشید به هنگام بر آمدن هم تاج خود را نشان می دهد، هم کلاه خود را. از کلاه هم مانند تاج به هنگام ذکر و بر شمردن هدایا که اغلب در شاهنامه پیش می آید و جنگجویان یا شاهان با یکدیگر مبادله می کنند، یاد می شود. کلاه می تواند به معنی «تاج کشوری» هم باشد هنگامی که افراسیاب (۱۲۵، بیت های ۱۹۷ و ۲۰۲) به ایران می تازد، با تخت بدون صاحب روبرو می شود و به دنبال کلاه (یعنی تاج کشور ایران) می گردد و سرانجام جنگاوران پس از شش ماه جنگیدن «برای حفظ کلاه جان خود را از دست می دهند» ۱۳، بیت ۲۱، کیخسرو به هنگام جلوس بر تخت سلطنت «کلاه مهی» بر سر می گذارد. هنگامی که از کلاه با صفت «شاهانه» ذکر می شود و یا از «فر» آن یاد می کنند باید در نظر داشت که در این موارد

چیزی بیش از آراستن کلمه با یک صفت در نظر بوده است. در مورد تاج باید گفت که بدیهی است جنبه «شاهانه» دارد و از «فر» احاطه شده است، در ارتباط با کلاه باید در نظر داشت که آوردن این کلمات وصفی مخصوصاً از این جهت بوده که توضیحی روشن تر برای کلاه به دست داده باشند. تاج را هرگز در نبردها بر سر نمی گذارده اند، بنابراین «کلاه خود» از آن مراد نبوده، اما البته در مورد کلاه وضع برای این منوال بوده است. مثلاً در ۱۵، بیت ۱۳۷۳ جوانان کشته شده «از خون کلاه» بر سر داشته اند. گاه کلاه با صفت «رومی» آمده و یا درباره آن گفته شده که «از آهن» یا «از زر» بوده است. به هنگام خاک سپاری پهلوانان کلاه بر سر آنان می گذارده اند.

از ذکر این شواهد بر می آید که علی رغم اینکه معانی این دو کلمه گاه با هم تداخل دارند، باز بین آنها مرز دقیقی مشهود است که یکی را از دیگری مشخص می کند. این تفاوت سنی در موضوعی از شاهنامه که در آنها سخن از تاج به میان است و ما ذیلاً به آنها می پردازیم کاملاً روشن است: در هیچ کجای این حماسه پیش نمی آید که کلاه را بر روی تخت بیاویزند. منحصراً تاج است که در این تشریفات به کار می رود و این خود گویای آن است که مراد از آن تاج پادشاهی و تاج کشوری است.

آنچه به عنوان مقدمه درباره تفاوت بین تاج و کلاه گفتیم در مورد تحول تاج ساسانیان نیز دارای اهمیت است، زیرا در کنار تاج اردشیر تا بلاش از قباد اول به بعد بهره گیری از این تاج تدریجاً نوعی کلاه ایجاد شده است<sup>(۴)</sup>. بدین ترتیب پی خواهیم برد که سیصد سال پس از ساسانیان از این اصطلاحات چه می فهمیده اند و یا اینکه تا کجا بین آنها تفاوت قائل می شده اند. در فارسی امروز هم تاج و کلاه همان معنی اصلی خود را حفظ کرده است.

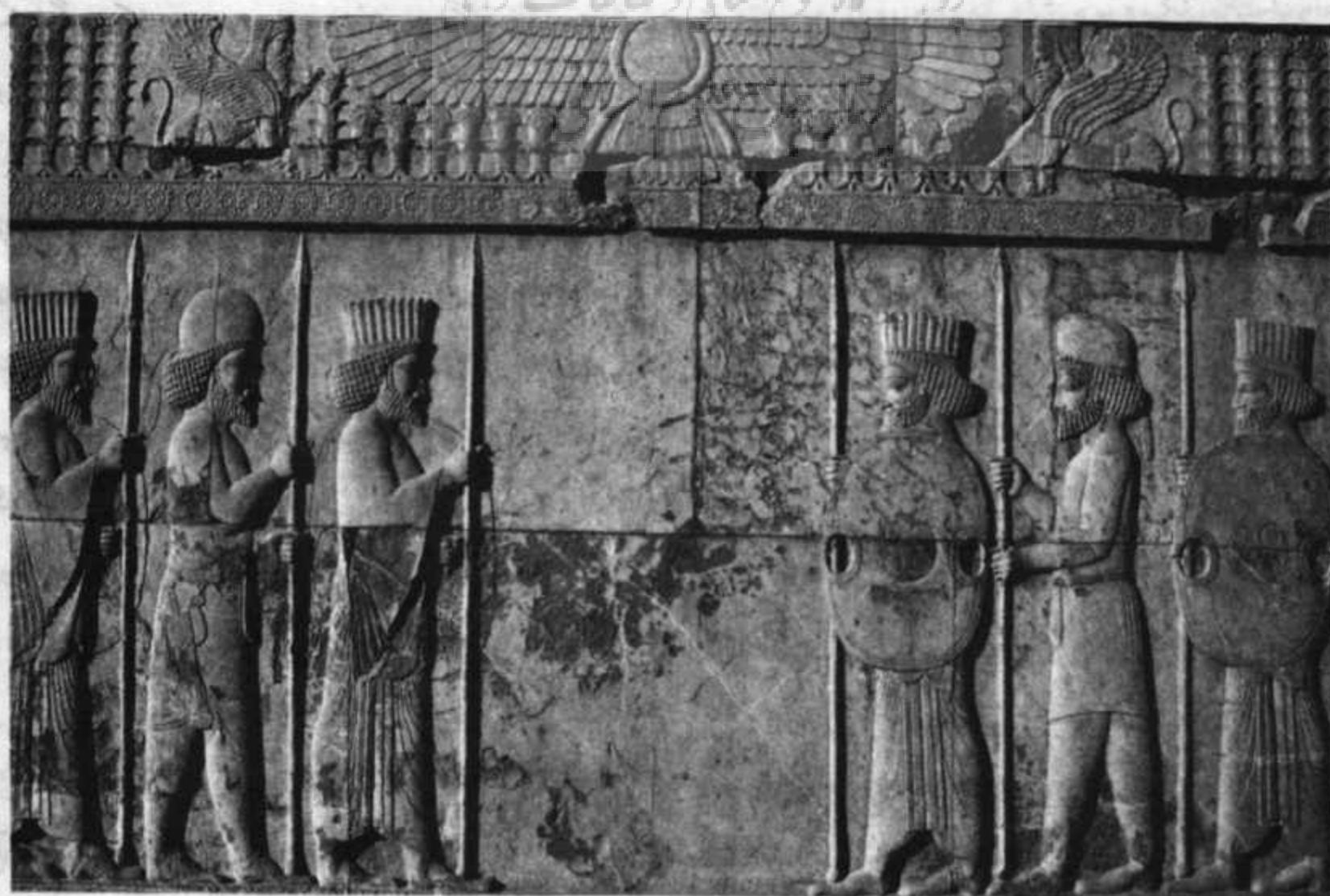
به هنگام تعمق در این کلمات نباید از یاد ببریم که تاج و کلاه هر دو به عنوان قافیه مناسب هستند. تاج را می توان با باج، عاج، چاج، تاراج، ساج قافیه کرد؛ کلاه هم با گاه، ماه، سپاه، راه، سیاه و گناه قافیه می شود. این هر دو کلمه به عنوان



قافیه های داخلی هم مورد استفاده دارند و می توان آنها را در کنار هم به کار برد. ترکیبات خوش آوازی مانند «تاج و تخت و کلاه»، «فرّ و تاج» یا «کلاه و نگین» مورد استعمال فراوان دارند<sup>(۵)</sup> و وجود این امکانات برای استعمال دقیق و درست این کلمات در حکم خطر است. تصور و فکری که با این کلمات ارتباط دارد در اثر تکرار این فرمولها کم رنگ و کم اثر می شود. شاعر به وسوسه می افتد که این اصطلاحات را خیلی بیشتر از موارد لازم و به صورت دقیق به کار برد. آنچه تلویحاً و به اشاره گفته شد فعلاً برای این منظور کفایت می کند که در یابیم کلمات و یا تک بیت های شاهنامه را به آن صورت که هستند به سهولت نمی توان مورد استناد قرارداد و دیگر اینکه با کمک ترجمه آن به زحمت بسیار می توان به عمق اثر پی برد. باید با رجوع به متن اصلی و در نظر گرفتن ارتباط مطلب به نتیجه گیری دست زد. زبان شناسان و زیبایی شناسان اگر بخواهند در این مورد در مرز رشته های تخصصی خودشان به نتیجه ای برسند، باید دست در دست یکدیگر بگذارند و همکاری کنند.

شاهنامه مانند هر اثر ناب هنری، منظومه ای است که اجزاء آن نقش کلّ و تمامی آن را بر خود دارند، بنابراین بخشهای منفرد آن از تکرار تقریباً بی پایان تصاویر آن کلّ

واحد به وجود آمده است. در اثر خلق دائماً مکرر بعضی از صحنه های بنیادین حماسی که در کتابهای داستانی زبان فارسی هم سابقه دارد، در کنار بخشهایی از حماسه که فردوسی آنها را در کمال شور شاعری تحریر کرده است قسمتهای درازی هم هست که چیزی جز بازگویی یکنواخت و عاری از الهام و کش دادن به وقایعی که در الگوی وی وجود داشته به حساب نمی آید. فردوسی در این موارد نشان می دهد که مانند ایرانیان، دیگر توانایی رعایت حد و اندازه را ندارد. در اینجا ضمناً این را هم یاد آور شویم که یکی از دلایل عقب ماندن شاهنامه از ایلیاد، حماسه یونانی، که از لحاظ تکنیک با آن شباهت دارد، همین نکته است. این واقعیت از آن جهت اهمیت دارد که ما باید تشخیص دهیم آیا تاج و کلاه در یکی از آن قسمتهای کم اهمیت و عاری از توجه ذکر شده است یا در موضعی که از لحاظ شاعری در حد کمال است. در حالت اول بدیهی است که شاعر از به کار بردن این کلمه یا آن کلمه پروای چندانی نداشته است. اما در مورد دوم وضع به قرار دیگری است. در اینجا ما به موضعی با اهمیت بر می خوریم که فردوسی هر یک از تاج و کلاه را به معنای خاص آنها به کار گرفته است. مثلاً ۱۰/۲۳۳ به بعد که کیقباد داستان به خواب دیدن پادشاهی آینده خود را باز





می‌گوید. از ایران دو باز می‌آمده اند که تاج فروزنده ای را همراه داشته اند و آنرا بر سر او می‌گذارند. منظور از بازها رستم است که او را از البرز می‌آورد و تاج نیز کنایه ای است از فرمانروایی آینده‌او. در این موضع در شش بیت جمعاً پنج بار کلمه تاج تکرار می‌شود و بعد هم یک بار دیگر به هنگام نشستن کیقباد بر تخت این کلمه به چشم می‌خورد. در اینجا فقط تاج می‌تواند مورد نظر باشد، همان طور که در ۹۸ و ۱۲/۹۳ که زال پهلوان، بزرگان را با «پهلوانی کلاه» به حضور می‌پذیرد و آنها «فر کلاه» او را می‌ستایند، فقط «کلاه» می‌توانسته است به کار برده شود. ابیاتی هم هست که فردوسی ضمن آنها هر دو کلمه را با هم ولی هریک را به معنایی دیگر به کار برده است. مثلاً E/۲۰۰ که محمود «به جای کلاه» تاج بر سر دارد. یا ۱۲d/۲۴۰۹ که در آنجا سیاوش افراسیاب را از بریدن سری «که کلاه او تاج است» بر حذر می‌دارد.

پیش از این گفتیم که فردوسی تاج را با جزئیات وصف نمی‌کند. پس شاید در بدو امر چنین به نظر برسد که او بنا در نظر گرفتن حجم اثر خود به صورت کلی سخن گفته و به توصیف دقیق تر اشیائی از این قبیل تن در نداده است. اما چنین نیست. تجهیزات پهلوانان، سلاح آنان، درفشها،

چادرها و سایر ضمائم آنها را اغلب به صورت مشروح وصف می‌کند (چنین است مثلاً در ۱۳/۲۶۱ به بعد، به هنگام سان دیدن کی‌خسرو از سپاه یا ۱۲c/۶۵۳ به بعد، جانی که سهراب از هژیر، نام فرمانده ایرانی را می‌پرسد) فردوسی این چیزها را بر حسب مشاهدات خود وصف نمی‌کند. چنین توصیفهائی در مراجع او وجود داشته اند. اینها چیزهائی بوده اند که هرکس همیشه با آنها روبرو بوده است، چیزهائی که نجیب زادگان و برگزیدگان، خود آنها را داشته اند و بنابراین وصف آنها به وقایع نامه ها هم راه یافته است. اما وضع تاج بر منوال دیگری است. تنها پادشاهان، زرگران و کارکنان دربار که با شخص شاه بلاواسطه در تماس بوده اند، آن را به صورت دقیق تر می‌شناخته اند. از مقررات دربار ساسانی یکی هم این بوده که شرکت کنندگان در شرفیابی فقط از دور، شاه را باید ببینند. البته این هم دارای اهمیت است که تاج پادشاهی حتی برای وابستگان به اشراف هم در دسترس نباشد چه رسد به کسانی که در درجات پایین تر قرار داشته اند. و دبیرانی هم که شاه پیامها و نامه های خود را به آنان تقریر می‌کرده، و یا کسانی که مأمور تهیه و تألیف وقایع نامه ها می‌شدند، مسلماً جامه و پوشش سرفرمانروا را به صورت دقیق تر زیر نظر





نمی گرفته اند. بدین ترتیب تاج پدیده ای دور و به صورت نامعینی شکوهمند بوده که کسی تصور دقیقی از آن در ذهن نداشته است.

هرگاه از بقایای نوشته ها و ادب روزگار ساسانیان بگذریم و به شاهنامه بپردازیم، نباید فراموش کنیم که این حماسه شرح وقایعی نیست که با سراینده آن فاصله نزدیک داشته باشد. به این اثر که ابعادی واقعاً هخامنشی دارد باید از فاصله ای دور نگریست. هرگاه کسی بخشی از این منظومه را خواند و در خود جذب کرد، باید تا حدودی به عقب بازگردد و بگذارد تا آنچه خوانده است به عنوان یک واحد تمام بر او اثر بگذارد. تنها در این صورت است که متوجه پیوندهای افقی موجود در سراسر آن، تناسب قطعات با یکدیگر و باکل کتاب و اصولاً یکی از مهم ترین مشخصات شاهنامه می شود که عبارت است از ریتم هیجان انگیزی که در سراسر این اثر جریان دارد و شکیبایی ناب حماسی و واقعاً فوق بشری که در آنجا به چشم می خورد. رشته این شکیبایی چنانکه شاهنامه شناس می داند با ضرورتی در اینجا و آنجا با انفجارهای گیج کننده یأس و سرخوردگی که جزئیات را در هم می کوبد از هم گسسته می شود. این تقابل شکیبایی و ناامیدی، رضامندی و برآشفتگی است که شاهنامه را تا این اندازه هیجان انگیز و پُر تب و تاب کرده است. هومر که می توان ثابت کرد هرگز از موضوعهای مورد نظرش غافل نمی شده، همواره هدف خود را مد نظر نگاه می داشته است، اما فردوسی گاه در آن سر می شود. بدین ترتیب می توان عدم دقتها و تعارضات این اثر را توجیه کرد که هم شاعر را در مورد بسط اثر نمی توان بری از گناه شمرد و هم سی و پنج سالی را که برای تحریر آن وقت لازم بوده باید در این باره مؤثر دانست. هرگاه کسی بخواهد درباره این یا آن مطلب یا واقعه ای اطمینان حاصل کند چاره ای جز این ندارد که از راههای پریچ و خمی بگذرد، بسیاری از چیزها را به کنار بگذارد تا آنگاه نکته های مسلم و متقن را به چنگ بیاورد.

همان طور که می دانیم تاج - گذشته از مواضع بی شماری که از آن به صورت ضمنی یاد شده است - در کانون اقدامی

تشریفاتی و مهم، قرار دارد. بنابراین تلاش ما برای به دست دادن اطلاعاتی دقیق تر درباره آن از این رهگذر تسهیل می شود. با در نظر داشتن وضعی که از نتیجه تحقیقات خود در مقابل این مسئله اتخاذ کردیم، در برخورد با این مواضع چه چیز عاید ما می شود؟ در شاهنامه پانزده بار از آویختن تاج سخن به میان آمده است و تصادف هم نیست که این کار بدو آ نه در روزگار پادشاهی «اساطیری» بلکه در عهد نخستین پادشاه «تاریخی» قابل لمس، یعنی «فریدون» توصیف می شود. این مراسم حاکی از حد اعلای جلال و شکوهی است که در شاهنامه از آن ذکر می آید. و تنها در ارتباط با پادشاهان وقوع پیدا می کند.

هرگاه (۱۳/۱۶۶۲-۵) گیو بر فراز جسد بهرام پهلوان تاج می آویزد، چنین مطلبی قاعدتاً باید توسط یک تن از وابستگان به یکی از خاندانهای بزرگ، یعنی گودرزیان، به روایت الحاق شده باشد. سایر سوانح بزرگ زندگی شاه با تاجگذاری هم ارز و برابر است: تولد، جلوس بر تخت، مرگ و گذشته از آن: باردادن، سور و سفر. از جنبه شاعری، تاج بر سر گذاردن، رویدادی است کاملاً حماسی که برای لحظه ای باعث برقراری سکوت و جلب دقت می شود و جریان ذکر پیش آمد را مانند توصیف طلوع و غروب خورشید که با آن وقت به دو نیم می شود قطع می کند این همان لحظه مکث و توقیفی است که بهر حال موقتاً ذکر ضمنی و کلیشه ای از آن به میان می آید. در مورد تاج آویختن وضع به گونه دیگری است، که برای آن نیز لحظه ای مکث می شود و از وصف آن ما به مطالبی پی می بریم که از حدود مورخین مسرر و سی که به زبان عربی می نوشته اند فراتر می رود.

درباره شکل و خصوصیات تاج، از این مواضع به اطلاعات بیشتری دست نمی یابیم، ولی از جریان تاج آویختن و درباره طرز رفتار شاه و بزرگان در برابر تاج آگاه می شویم. بهتر است در این مورد کار را از فصل ۴۳، ابیات ۳۸۱۷-۳۷۳۰ شروع کنیم که در آن از بنای کاخ تیسفون توسط خسرو پرویز شرحی گفته شده است. در اینجا چنین آمده که خسرو سه هزار پیشه ور را از روم، چین، هند و همه



کشورهای متمدن فرا می خواند که از آن میان یک صد نفر از مردان اهوازی، ایرانی و رومی را برمی گزینند. از بین اینها سی نفر و از بین آن سی نفر، دو نفر از همه تواناترند، یک نفر رومی و یک نفر پارسی (طبق متن کلکته سه نفر. دو رومی و یک پارسی) فرد رومی که فرعان نام دارد مساحی و هندسه می داند به عنوان ماهرتر از همه از جانب خسرو مأمور ساختن کاخ می شود. کاخ را می بایست چنان محکم بسازد که خاندان سلطنتی بتوانند دو بیست سال در آن سکونت کنند. مهندس زمین را به طول ده ذراع شاهی مساحی می کند و دیوارها را با سنگ و ملات بالا می برد. یک ریسمان ابریشمی به درازی ارتفاع کاخ برای حفظ و نگهداری به خزانه سلطنتی سپرده می شود. فرعان از شاه درخواست می کند که او را به شتاب و اندارد و هنگامی که متوجه می شود خسرو نمی تواند بر بی صبری خود عنان بزند، شبانه می گریزد سه سال تمام بدون هیچ نتیجه شاه به دنبال معماری می گردد که بتواند کاخ را به پایان برساند. در چهارمین سال فرعان باز می گردد و به کمک ریسمان به شاه می قبولاند که دیوارهای کاخ هفت ارش فرو نشسته است و او نمی تواند بدون خطر فروریختن به ساختن کاخ ادامه دهد. شاه از او در می گذرد و اجازه می دهد که او در هفت سالی که برای پایان دادن کاخ به آن احتیاج دارد با فراغ بال به کار پردازد. پس از سپری شدن این هفت سال پادشاه به این مرد رومی پاداشی شایسته می دهد. در نوروز شاه برای دیدن کاخ به آنجا می آید پس از چند کلمه ای که درباره شکوه و عظمت کاخ گفته می شود، اولین چیزی که به وصف در می آید وسیله ای است که تاج به آن آویخته می شود:

«یکی حلقه ای بُد ز زر ریخته

از آن کار چرخ اندر آویخته

فروشته زو سرخ زنجیر زر

بهر مهره ای در نشانده گهر»

و آنگاه:

«جو رفتی شهنشاه بر تخت عاج

بیاویختندی ز زنجیر تاج»

در توصیف بعدی که درباره جلوس خسرو در نوروز بر تخت سلطنت است، تقسیم پیشه ها شرح داده می شود که ما با تقسیم بندی مشابهی از آن از طریق مینیاتورهای ایرانی

آشنایی داریم. این قسمت با جرح و تعدیلهائی چند با همان نظام طبقاتی که جمشید برای بار اول برقرار کرد (۳۰-۱۷/۴) مطابقت دارد. در این تقسیم بندی در وهله نخست روحانیون، بعد جنگاوران و سرانجام کشاورزان و پیشه وران قرار گرفته اند:

به نوروز چون برنشستی به تخت

به نزدیک او موبدی نیک بخت

فروترز موبد مهان را بدی

بزرگان و روزی دهان را بدی

به زیر مهان جای بازاریان

بیاراستندی همه کاریان

فرومایه تر جای درویش بود

کجا خوردش از کوشش خویش بود

(بینهای ۷-۳۷۹۴)

در پایان فصل صدای دومانادی همگان را به اطاعت از پادشاه و همدردی با تنگدستان دعوت می کنند.

طبق عین عبارت ۱۲d/۹۳۳ و ۱۳g/۲۱۵۴ سیاوش و یا

کیخسرو خورد تاج را می آویزند... «تاج را آویخت» در اینجا

به معنای آن است که «فرمود تاج را بیاویزند» در جایی

دیگر در کنار آویختن تاج از تاج گذاردن هم ذکر شده

است. چنین است ۲۷۴ و ۱۰/۲۷۳ و ۴۳/۸۹۳ حاشیه ۱۲ و

۸۹۴ که در آنجا کیقباد یا بهرام بر تختی می نشینند که بر روی

آن تاج آویخته است و آنگاه تاج گوهرنشان یا کیانی کلاه را بر

سر می گذارند. در اینجا دو تاج منظور نظر نیست، بلکه مراد از

«تاج گوهرنشان» یا «کیانی کلاه» همان تاجی است که از

پیش آویخته بوده است و شاه سر خود را به زیر آن جای داده

است. از اینجا به خوبی بر می آید که «کلاه» بر حسب ارتباط

معنایی و با وصف «کیانی» که از آن شده مسلماً «تاج

کشوری» معنی می دهد و چون از آویخته شدن آن سخن به

میان آمده همان «تاج تاجها» است.

روی هم رفته فردوسی از مراسم آویختن تاج تصویری به

دست ما می دهد که احتمال هم مؤید آن است (به بعد

۲۹/۱۱؛ ۴۲/۱۵۹-۱۶۳، ۴۳/۲۰۹۴-۵) با زیرنویس (۷):



بزرگان تاج را می‌آویزند و یا اینکه تاج به دست کسانی که از آنها نامی ذکر نشده آویخته می‌شود؛ شاه بر تخت می‌نشیند، «پرده» بالا می‌رود و جمعی را که در شرفیابی شرکت دارند به درون راه می‌دهند. این پرده به هر حال - چنانکه می‌توان از شرح همین تشریفات توسط طبری برداشت کرد - پارچه‌ای نیست که تخت و تاج را تا هنگام جلوس شاه از دیدگان پوشیده نگه می‌دارد، بلکه پرده‌ای است بر در ورودی تالار تخت. متن چنین است:

(به هنگام برآمدن خورشید...)

شاه جهان بر تخت عاج نشست

تاج گوهر نگار را آویختند\*

\* در این مورد و موارد مذکور در چند سطر بعد مواضع مورد استنهاد را در شاهنامه نیافتم و گفته نویسنده را عیناً به نثر برگرداندم - م.

بزرگان ایران در کنار در جمع شده بودند (و انتظار می‌کشیدند) تا لشکریان (مردم) آمدند.

وزیر دربار پرده را از در برگرفت

و همه باهم به حضور شاه شرفیاب شدند

هرکس بر جای خود قرار گرفت

و جمع مردم همچنان در برابر آن به پا ایستادند

و هنگام پذیرائی خسرو پرویز از فیلسوفان رومی:

شاه جامه پوشید

و تاج گوهر نشان را بر سر نهاد

فرمان داد تا پرده را بگیرند

و بزرگان را به تالار راه دهند

رومیان و ایرانیان وارد شدند...

وصف بر تخت نشستن بهرام چوین ۹۰۲-۸۸۵/۴۳

جالب توجه است. صحنه بر تخت نشستن را در اینجا به نحوی

مؤثر و گیرادر مرکز این فصل غنائی قرار داده اند. قبلاً یاد آور

شدیم که ماکیفیت شاعرانه قطعه‌ای را هم که ممکن است در

آن اطلاعات جالبی ذکر شده باشد، نباید نادیده بگیریم.

درست است که ما حق داریم در وضعی که فعلاً نسخه‌های

خطی شاهنامه دارند و چاپهای نومیدکننده‌ای که از آن در

دست است نسبت به درستی هر مصرع و همچنین سراسر

فصلهایی از آن به اندازه کافی شک به دل راه دهیم، اما در موردی نظیر این می‌توان تردید را با قاطعیت از ذهن خود زدود. ابیاتی که با آن آغاز شب به وصف درمی‌آیند به هیچ وجه قالبی و کلیشه‌ای نیستند. همراه با ذکر از شبگردان که ندا در داده اند تصویر غنائی نابی عرضه می‌شود:

چو پیداشد آن چادر قیرگون

درخشان شد اختر به چرخ اندرون

چو آواز دارنده پاس خواست

قلم خواست بهرام و قرطاس خواست

بهرام یکی از دبیران را فراخواند و بیانیه حکومت را به

وی تقریر کرد. هنگامی که شب به پایان رسید، کسی آمد و:

چو پنهان شد آن چادر لاژورد

جهان شد ز دیدار خورشید زرد

بیامد یکی مرد پیروز بخت

نهاد اندر ایوان، بهرام، تخت

بر تخت زرین یکی زیرگاه

نهادند و پس برگشادند راه

نشست از برگاه بهرام شاه

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

بهرام پس از آن اعلام کرد که پادشاه است: بزرگان فرمان

را امضا کردند و تاریخ این رویداد را زیر آن گذاشتند:

به آذر مه اندر بد و روز هور

که از شیر پردخته شد پشت گور

صحنه‌ای طبیعی که رابطه‌ای پنهانی با جلوس بر تخت

سلطنت دارد و هم اکنون وصف آن به میان بود، پایان قطعه را

تشکیل می‌دهد. در اینجا است که توجه از فرمانروا و جلال و

شکوهش به رعایایی که در صلح و آرامش زندگی می‌کنند

معطوف می‌شود.

ستارگان جایگاه بلند خورشید را گرفتند

و از آنها جهان به آئینه‌ای بدل شد

هنگامی که سروها از باغ ناپدید می‌شوند

گیاهان جای سروهای بلند را می‌گیرند

ما به این دلیل به سهولت از این قسمت نمی‌گذریم که،

یکی از معدود تشبیهات با ایهام و نمادین شاهنامه است که



بعدها در شعر فارسی رواج می‌یابد. در اینجا با یکی از رشته‌هایی که حماسه را با شعر تلطیف شده قرون بعد که در عین حال اصالت کمتری هم دارد، می‌پیوندد، روبرو هستیم. حال هرگاه به تحقیق خود دربارهٔ موضعی از شاهنامه که با تاج ارتباط دارد ادامه دهیم (۲۹/۷) به بیتی برمی‌خوریم که ضمن آن گفته شده؛ چگونه بر تاجی که بر بالای سر مادر شاپور ذوالاكتاف آویخته بود، قطعات طلا و نقره نثار می‌کرده‌اند. این رویداد تقریباً غیر محتمل را چنین می‌توان توجیه کرد که قبلاً بارها گفته شده بود که در آتش مقدس سگه و جواهر می‌انداخته‌اند و نثار طلا و نقره به تاج به قیاس آن در اینجا آمده است.

در کنار وصف آویختن تاج به هنگام نشستن بر تخت، توصیف این صحنه ضمن تشریفات خاک سپاری هم آمده است. ما در اینجا از کلمه «دخمه» چه می‌فهمیم؟ ضمن بیت ۶/۱۱۴۰ چنین آمده که دخمه را از زر سرخ و لاجورد برپا کرده‌اند. در بیت ۱۵/۴۴۰۷ گفته شده که آن را از آبنوس و عاج ساخته‌اند، در هر دو مورد، همان‌طور که از سایر موارد نیز مشهود است، منظور شاعر بیان ترصیح با این مواد است نه اینکه خواسته باشد بگوید همهٔ دخمه را که از سنگ بوده از این جنسها ساخته‌اند. ما از ستها، ۳۰-۴۱/۴۵۱۴ دربارهٔ چنین مقبره‌هایی اطلاعاتی دقیق‌تر به دست می‌آوریم. در اینجا نوشیروان به پسرش هرمز سفارش می‌کند که او را چگونه باید به خاک سپرد.

**جو من بگذرم زین جهان فراح**

برآورد باید مرا خوب کاخ  
به جایی کزو دور باشد گذر

نبرد برو کرکس نیز بر  
دری دور بر چرخ ایوان بلند

به بالا برآورده چون ده کمند  
بسته برو بازگشاه مرا  
فراوان زهرگونه افگندنی

هم از رنگ و بوی و پراگندنی

به کافور تن را تو انگر کنید

ز مشک از بر تارگ افسر کنید

همان جامهٔ پاک زربفته پنج

بسیارید ناکار دیده ز گنج

بپوشید بر ما به رسم کیان

برآیین شاهان ساسانیان<sup>(۶)</sup>

بسازید هم زین نشان تخت عاج

بسیاویخته از بر عاج تاج

همه هرچه زرین به پیش اندرست

اگر طاس و جامست اگر مجمرست

گلاب و می و زعفران جام، بیست

ز مشک و ز کافور و عنبر دویست

نهاده به دست چپ و دست راست

ز فرمان فزونی نباید نه کاست

ز خون کرد باید تهیگاه خشک

بدو اندر آگنده کافور و مشک

وزان پس برآرید درگاه را

نباید که بیند کسی شاه را

دگرگون بود کار آن بارگاه

نباید کسی نزد ما باز راه

ز فرزندان و از دودهٔ ارجمند

کسی کش ز مرگ من آید گزند

ببباید از بزم و شادی دو ماه

که این باشد آیین پس از مرگ شاه

آخرین سفارش او این است که طبق آداب سلطنتی

خانوادهٔ او دو ماه تمام پس از مرگش باید از شرکت در جشنها

و مراسم خودداری ورزند.

این واقعیت که ساختمانهای شاهانه ای از این قبیل با

صحنه‌های نقاشی تزیین می‌شده، به صورت مکرر در

شاهنامه دیده می‌شود. همان‌طور که در سورهٔ مستور

است، پادشاهان ایران دستور می‌داده‌اند که تصاویری از آنها

تهیه کنند و آنها را در خزاین به امانت بگذارند. طبق

۱۳د/۱۸۳۶ سیاوش فرمان می‌دهد کاخ سیاوش گردد را که،



بدستور خود او بنا شده است با تصاویر بزرگان، چه بزرگان ایران و چه افراسیاب - بیارایند. در بیت ۱۳d/۱۸۳۶ درباره در مقبره ای گفته می شود که آن را به رنگ «سرخ و آبی» در آورده اند برای اینکه در این مورد شاهد دیگری به دست داده باشیم می گوئیم که در بیت ۲۰/۸۷۵ ذکر شده که اسکندر پارچه ای ابریشمین به عنوان هدیه دریافت می کند که تصاویر «جذابی» بر آن نقش کرده اند.

از مومیائی کردن جسد اغلب سخن به میان می آید. فردوسی در سراسر کتاب، حتی درباره مردگانی که به خاندان سلطنتی منسوب نیستند، می گوید که آنها را می شویند و پیش از خاک سپاری به آنها لباسهای زیاد می پوشانند. نه تنها برای پادشاهان، بلکه برای هر یک از پهلوانان و حتی جنگاوران عادی دخمه ای می سازند بدین ترتیب است که کیخسرو (۱۳g/۸۶۴) پس از نبرد دستور می دهد پنج روز تمام به دنبال اجساد کشتگان بگردند، آنها را بشویند و برایشان دخمه ای برپا دارند.

وصف نشستن بهرام چوبین بر تخت سلطنت و تاجگذاری شاپور ذوالاكتاف هنگامی که در شکم مادر بوده (به بعد ۲۹/۶) دارای اطلاعات و نکاتی است که از طرف تاریخ هم مورد تأیید قرار گرفته است. در اینجا باز (به بعد ۴۳/۲۰۷۷) به ذکر مطالبی می پردازیم که در آنها نکته هایی از اوضاع و احوال تاریخی در دوره خسرو پرویز - رفتار او با مسیحیان و سفارت فیلسوفان رومی - منعکس شده است. این قطعه از آن جهت برای ما دارای اهمیت است که می توانیم با مقابله حماسه و تاریخ پی ببریم که واقعیات به چه صورت و نحوی در شاهنامه منعکس شده است.

در اینجا هدایایی را که قیصر برای خسرو همراه هیأت اعزامی کرده بر می شمارند و از آن میان:

یکی تاج کز قیصران بادگار

همی داشت تا خود کی آید به کار

صلی فرستاد گوهرنگار

یکی تخت پرگوهر شاهوار

چهار فیلسوف رومی که خسرو هزار نفر سوار برای استقبال از آنها فرستاده، این هدایا را با خود آورده اند. شاه به

محض دیدن لباسهایی که فیلسوفان آورده اند در فکر فرو می رود که با این جامه های مخصوص مسیحیان چه کند (چه همه آنها نقش صلیب دارند). چون اگر آنها را بپوشد رعایای خود او، وی را مسیحی خواهند شمرد. از جانب دیگر هم نمی خواهد موجب رنجش قیصر شود. یکی از مشاوران او پاسخ می دهد:

... که دین نیست شاهها پوشش پیا

تو بر دین زردشت پیغمبری

اگر چند پیوسته قیصری

شاه پس از شنیدن این حرف یکی از جامه ها را در بر می کند و دستور می دهد تاج را بیاویزند. (۷)

ایرانیها و رومیهای که وارد می شوند متوجه می شوند که شاه با قیصر متحد شده است. بعضی ها هم از خود می پرسند که آیا او در نهان به مسیحیت گرویده است.

در پس این داستان یک واقعیت تاریخی نهفته است و مراد از «قیصر» ماورتیسوس<sup>(۸)</sup> است که خسرو با او کمال مدارا را داشت و در سال ۵۹۱ مرزهای ایران و بیزانس را با یکدیگر تعیین کردند. روحانیون زردشتی در این ایام قدرت و سطوت پیشین خود را از دست داده بودند. شاه بیش از همه زیر نفوذ همسرش شیرین با مسیحیان میانه ای خوب داشت. بنابراین زبردستان وی دلایلی در دست داشتند که نسبت به استحکام مبانی اعتقادی او در تردید باشند. فردوسی همه این واقعیات را به اسلوب خاص خود بیان کرده است.

در شواهدی که ابن هشام، طبری و ثعالبی در این باره به دست داده اند هیچ درباره جایی که این تشریفات در آن انجام گرفته است، ذکر نیست. راویان مورد استناد این مورخان حتماً این رویداد را در کاخ اقامتگاه شاه، یعنی در تیسفون، مشاهده کرده بوده اند. اما از نظر فردوسی به هیچ وجه چنین نیست که تاج را فقط در این کاخ می آویخته اند. در شاهنامه پادشاه به نشانه فرمانروایی خود دستور می دهد که تاج را در خارج از اقامتگاه هم، در طول نبردها و یا ضمن مسافرتها بیاویزند، چنین است در ۱۲/۶۶۴:

رستم که به شتاب تمام به مازندران روی می آورد تا به



کیکاووس که به سختی شکست خورده کمک کند، دیو سفید را می‌کشد و نایب‌نایی شاه را درمان می‌کند. بدین ترتیب شاه بلافاصله مجدداً بر تخت سلطنت می‌نشیند؛ ایرانیان علی‌رغم همه شکست‌ها باز پیروزمند می‌شوند. برای اعلام این امر شاه پیش از بازگشت خود به ایران، دستور می‌دهد در مازندران تختی از عاج برپا دارند و بر بالای آن تاجی بیاویزند. به همین ترتیب هم کیخسرو (۱۳۹/۲۱۵۴) در راه بازگشت از توران به ایران، دستور می‌دهد که در چاج، تاج را بالای تخت عاج بیاویزند. توران سرانجام پس از نبردهای بی‌شماری شکست خورده است، دیگر چیزی تا به اسارت گرفتن و قتل افراسیاب - این معارض ابدی ایرانیان - نمانده است. می‌بینیم که در اینجا هم یک واقعه خیلی مهم با آویختن تاج به نحوی خاص جلوه گر و موکد شده است.

این اطلاعات پیش از آن‌گویا و روشن‌گر هستند که بتوانیم آنها را بگذاریم و بگذریم. بدیهی است که ما با نتیجه‌گیری از آنها حق نداریم به صورت عمومی ادعا کنیم که آویختن تاج به یک موضع معین و به خصوص جایی شکوهمند همچون کاخ تیسفون منحصر نبوده است. واقعیاتی چنین روشن و ملموس را که مسلماً متکی به الگو و مرجع بوده است، فردوسی شخصاً به هم نیاخته است. با اتکا به این اخبار مارد پای می‌یابیم که شاید به کمک تحقیقات آیندگان در زمینه‌های تاریخ و باستان‌شناسی بتوانیم به پیشرفتی نایل شویم.

با آنچه گفته شد به نقطه شروع این تحقیق باز می‌گردیم. هدف این بود که نشان بدهیم سواى هدف‌های منحصرآ زبان‌شناسی، شاهنامه در سایر عرصه‌ها نیز قابل استفاده است از این گذشته می‌خواستیم اشاره‌ای بکنیم به اینکه تنها امکان برای نزدیک تر شدن به حریم اثر گسترده‌ای مانند شاهنامه و تحقیق در آن برای روشن کردن فرهنگ و تاریخ ایران، این است که به تحقیق دقیقی در این منظومه که در آن واحد شامل جهات مختلف باشد و از نظرگاه‌های مشترکی پیروی کند دست بزنیم. زبان‌شناسان، مورخین و هنرشناسان باید دست در دست یکدیگر بگذارند تا این اثر را که یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای معنوی ملت ایران است، برای

دست‌یابی به هدف‌های علمی قابل استفاده کنند. در این مقاله توانستیم تنها با پرداختن به یک نمونه و مثال نشان بدهیم که مثلاً چنین کاری را چگونه باید طرح ریزی کرد، مشکلاتی که محقق شاهنامه باید با آنها دست و پنجه نرم کند کدامند و در داوری در مورد نتایج به دست آمده چه نکته‌هایی را باید در نظر داشت. به عنوان نمونه می‌توان گفت از مدخل‌های دیگری در شاهنامه که زبان‌شناسان و هنرشناسان باید متفقاً به تحقیق در آنها همت گمارند مفاهیمی هستند که با «آتش» در ارتباطند. در کنار مواضعی که فردوسی در آنها از آتشکده یا آتش پرستی سخن به میان می‌آورد بهتر است آنچه راهم او درباره دخمه، خاک سپاری و مومیایی کردن مردگان نوشته است، از خاطر دور نداشت. چه خوب است روشن شود درباره دژ، کاخ، شهر، شهرسازی، درباره جانوران، درباره همای، هم به عنوان مرغ و هم به عنوان علامت پرچم، درباره لشکر و لشکرآرایی، درباره خودجنگ، درباره ورزش، کشتی گرفتن، درباره شکار، درباره جشن، موسیقی و نوازندگی و سرانجام درباره چیزهایی که همراه اجساد شاهان و پهلوانان دفن می‌کرده‌اند، آرمها و نشانه‌ها نیز چه چیزهایی گفته شده است، این مثال‌ها را می‌توان طبق دلخواه ادامه داد. یک چنین همکاری گروهی به میزان زیادی می‌تواند ما را برای رسیدن به هدف زدودن ابهام از تاریخ ایران در قرون صدر اسلام یاری دهد. ■

#### بی‌نوشت‌ها:

• قسمتهایی که در این مقاله از شاهنامه نقل شده طبق شماره‌گذاری فریتس ولف در فرهنگ شاهنامه است. شماره‌های ابیات مربوط می‌شود به شاهنامه چاپ تهران، سال ۱۹۳۴ (توضیح مترجم: منظور شاهنامه چاپ بروخیم است که مقداری از آن به اهتمام عباس اقبال آشتیانی و بقیه به کوشش سعید نفیسی به چاپ رسیده است) عنوان اصلی مقاله چنین است:

KURT HEINRICH HANSEN, DIE KRONE IN ŠAHNAME

که در مجله اسلام (DER ISLAM) جلد سی و یکم (۱۹۵۳) به چاپ

رسیده است. - م.



۱- بسط و توسعه ای که فردوسی به اثر خود داده است و من در اینجا چند موردی از آن را می‌توانم به دست بدهم در تحقیق دیگری از این نویسنده با عنوان «شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب» (رساله دکتری، برلین ۱۹۲۳) به تفصیل بیشتر مورد بحث قرار گرفته است.

## 2- ARS ISLAMICA

### 3- FORSCHUNGEN UND FORTSCHRITTE

۴- در این مورد رجوع شود به مقالات کورت اردمان درباره تحول تاج ساسانیان که ذکر آنها قبلاً گذشت.

۵- این قافیه‌ها و ترکیبات دارای معانی کاملاً مختلف و متمایزی هستند. در اینجا بی مورد نیست که چند کلمه ای هم درباره بیت ۴۱/۲۶۶۲ بگوییم؛ که می‌تواند نمونه ای از مشکلات تحقیق در شاهنامه باشد. در این بیت جنس و ماده ای که تخت از آن ساخته شده چوب ساج (و یا بلوط) ذکر شده. ولی در این مورد انسان به حیرت می‌افتد زیرا همواره در جاهای دیگر جنس تخت از عاج ذکر شده است. اما این «ساج» چنین به وجود آمده است «تاج» با «ساج» در مصرع اول قافیه شده است. در اینجا چنانکه انتظار می‌رود از «عاج» خبری نیست. به این دلیل در این مورد جنس تخت به جای عاج از «ساج» قلمداد شده که در داخل مصرع دوم قبلاً دوبار «عاج» آمده است و چون به گوش خوش نمی‌آمده، از تکرار عاج برای بار سوم پرهیز کرده است. این بیت چنین است:

بیاویخت تاج از بر تخت ساج

همه ساج عاج و همه عاج تاج

یادداشت مترجم: در این زیرنویس توضیحاتی درباره معانی کلمات فارسی (قافیه های تاج) برای آلمانی زبانها داده شده که از ترجمه حذف گردید. در خود مقاله هم یکی دو مورد دیگر از این قبیل بود که برگرداندن آنها را به فارسی لازم ندیده‌ام.

۶- در متن کلکته در اینجا چنین آمده «مبندید هرگز بدی را میان» که یکی از نسخه برداران بعدی خود را ناگزیر دیده ساسانیان را حذف کند. به زحمت آن می‌ارزد که کسی تحقیق کند تا دریابد اصولاً فردوسی از «ساسانیان» چه منظوری داشته است. به همین ترتیب لازم است مطالعه ای شود تا بدانیم که شاهنامه تا چه اندازه اوضاع و احوال خاص آل بویه، سامانیان و غزنویان را منعکس ساخته است ما در شاهنامه به کلمه «ساسانیان، ساسانی» سواى دوره اشکانیان که بلافاصله پیش از آنان حکومت می‌کرده اند، قبل از اینکه وصف حال خود ساسانیان به میان بیاید برنمی‌خوریم. فصل مربوط به اشکانیان با مدح سلطان محمود آغاز

می‌شود. شاعر او را شاه شاهان ایرانی و زابلستان می‌شمارد، از قنوج گرفته تا کابلستان و یک نکته تاریخی محسوس را که خود شاهد آن بود ذکر می‌کند و آن اینکه محمود پرداخت مالیات را برای یک سال مقزّر کرد. شاعر آرزو می‌کند که تاج شاهنشاهی بر سر وی باقی بماند و چنین ادامه می‌دهد:

کجا آفریدون و ضحاک و جم

مهان عرب خسروان عجم

کجا آن بزرگان ساسانیان

ز بهرامیان تا به سامانیان

۲۱/۳۰-۳۱

اینها همه رفتند ولی نامشان - و این خود دلداری و یادآوری به محمود است - برجای ماند ما در اینجا به وضعی که شاعر در برابر واقعیات تاریخی عصر خود اتخاذ کرده، برمی‌خوریم. وی طبق روش مسعود خود غزنویان و ساسانیان را که قرن‌ها باهم فاصله دارند با یکدیگر مربوط می‌کند. او که خود از فرمانبران غزنویان است، محمود را ادامه دهنده سلسله های سلطنتی ایران می‌شمارد، که تاریخشان را در دست تالیف دارد. به همین نحو هم در «مواضع شخصی» فراوان شاهنامه که فردوسی ضمن آنها از سالخوردگی و کار خود شرحی می‌نویسد، از روزگار خود و دید تاریخی که دارد شمه ای باز می‌گوید. مواضعی از این قبیل باید مورد تحقیق قرار گیرد تا بتوان نظر او را درباره تاریخ و نحوه تلقی او را از زمان حال و گذشته دریافت.

۷- از این موضع قبلاً هنگامی که خسرو پرویز فیلسوفان رومی را می‌پذیرد سخن گفتیم از عبارت متن هیچ معلوم نمی‌شود که آیا خسرو تاجی را که بیزانثینی‌ها به عنوان هدیه آورده بودند یا تاج کشوری ایران را بالای سر می‌آویزد. اما مع هذا علی رغم این ابهام می‌توان گفت که مراد از تاج، تاج کشور ایران بوده است.

## 8- MAURITIUS

